**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14030202**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا و عدم جوازش بود. مرحوم آخوند استعمال لفظ در اکثر از معنا را عقلا محال می‌دانند، مرحوم آقای حاج شیخ در درر آن را جایز می‌دانند و یک عبارتی دارند، عین عبارت را می‌خوانم بعد یک قدری در موردش صحبت می‌کنم. ایشان می‌فرمایند: «و ليت شعرى أن دعوى الاستحالة هل‏ هي‏ راجعة الى‏ ارادة الانسان الذوات المتعددة من دون ملاحظة عنوان الاجتماع؟»

ذوات با یک، مراد از «ارادة الانسان الذوات المتعددة من دون ملاحظة عنوان الاجتماع» این هست که به وسیلۀ یک عنوان و یک تصور متصورهای عدیده‌ای لحاظ بشود، تصور بشود و این متصورها هم قید وحدت و قید اجتماع در آن نباشد.

«و ليت شعرى أن دعوى الاستحالة هل‏ هي‏ راجعة الى‏ ارادة الانسان الذوات المتعددة من دون ملاحظة عنوان الاجتماع؟ او راجعة الى امر آخر؟

فان كانت راجعة إلى الاول»

اگر مراد این هست که انسان نمی‌تواند به وسیلۀ یک عنوان معنون‌های متعددی که درش عنوان اجتماع اخذ نشده را تصور کند، اراده کند، نه می‌شود.

«فيرده وقوع هذا الامر في العام الاستغراقى، فانه انما صار كذلك لعدم ملاحظة الآمر هيئة الاجتماع في مرتبة تعلق الحكم،»

آمر در مرحلۀ تعلق حکم وقتی لحاظ نمی‌کند اجتماع آن متصوَّرها را می‌شود عام استغراقی در مقابل عام مجموعی که قید اجتماع آنها لحاظ کرده.

«بل لاحظ الآحاد كلا منها اجمالا على انفرادها، غاية الامر»

می‌گوید البته این فرق دارد در بحث عام استغراقی این نحوۀ ملاحظه در مرحلۀ تعلق حکم است نه در مرحلۀ استعمال ولی اینکه در مرحلۀ تعلق حکم بتوانیم لحاظ کنیم کاشف از این است در مرحلۀ استعمال هم می‌توانیم لحاظ کنیم.

«غاية الامر هذه الملاحظة في العام الاستغراقى انما هي في مرتبة تعلق الحكم دون الاستعمال، فاذا صار هذا النحو من الملاحظة اعنى ملاحظة الآحاد على انفرادها ممكنا في مرتبة تعلق الحكم فليكن ممكنا في مرحلة الاستعمال، فكما ان كل واحد في الاول يكون موردا للحكم مستقلا كذلك في الثاني يصير مستعملا فيه،»

خلاصه ایشان می‌گوید در عام استغراقی حاکم در مرحلۀ حکم کردن به وسیلۀ یک عنوان وُحدانی اشیاء عدیده را و ذوات متعدده را ملاحظه می‌کند و روی تک تک آنها حکم را جاری می‌کند، بنابراین می‌شود یک عنوان وسیلۀ وصول به معنونات عدیده باشد، این یک.

«و ليت شعرى أيّ فرق بين ملاحظة الآحاد بذواتها في مرتبة تعلق الحكم؟ و ملاحظتها كذلك»

«بين ملاحظة الآحاد بذواتها» یعنی تک تک، مستقلا، من دون ملاحظة هیئة الاجتماع.

«و ملاحظتها كذلك في مرتبة الاستعمال؟ و ايضا من المعلوم» این یک نقض.

نقض دیگر بحث وضع عام موضوع له خاص. وضع عام موضوع له خاص چه شکلی است؟ واضع هنگام وضع یک شیءای را تصور می‌کند از ورای تصور یک شیء مصادیق آن شیء را می‌بیند، تک تک مصادیق را، و بر تک تک مصادیقی که به توسیط این عنوان عام و عنوان کلی دیده این لفظ را وضع می‌کند، می‌گوید ما نحن فیه هم یک چیزی شبیه این است. یعنی ایشان می‌گوید که مشکل چی است که شما می‌گویید استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است؟ مشکل این است که عنوان واحد تصور واحد، متصورش حتما باید واحد باشد نمی‌تواند متعدد بما هو متعدد باشد، نه عنوان واحد و تصور واحد می‌تواند متصورهای متعدد داشته باشد.

«و ايضا من المعلوم امكان الوضع عاما و الموضوع له خاصا، و هو بان يلاحظ الواضع معنى عاما و يوضع اللفظ بازاء خصوصياته فيكون كل [واحدا] من الجزئيات موضوعا له، و لو عمل الشخص هذه المعاملة في مرحلة الاستعمال»

اگر شخص این ملاحظه را، این نحوۀ رفتار را در مرحلۀ وضع نباشد، در مرحلۀ استعمال باشد، می‌شود همان وضع عام موضوع له خاص.

«بان يلاحظ معنى عاما مرآة للخصوصيات، و استعمل اللفظ في تلك الخصوصيات، يصير كل واحد منها مستعملا فيه، كما انه صار في الصورة الاولى موضوعا له.»

در آن صورتی که در مرحلۀ وضع عنوان عام را ملاحظه می‌کند ولی لفظ را به ازای این عنوان نمی‌گذارد، لفظ را به لحاظ مصادیقش می‌گذارد اینجا در واقع شما عناوین متعدده‌ای را به وسیلۀ یک عنوان واحد تصور کردید.

می‌گوید: «و ان كانت الدعوى»

مرحوم حاج شیخ می‌گوید اگر اشکال شما این هست که انسان نمی‌تواند از یک عنوان معنونات عدیده ملاحظه کند و باید جایی که عنوان ما واحد هست نسبت به معنونات عدیده هم لحاظ اجتماع کند، نه، این نقض‌ها وارد می‌شود. اگر دعوای استحاله نکتۀ دیگری دارد ما نمی‌فهمیم.

«و ان كانت الدعوى راجعة الى امر آخر فلا نعقل وجها آخر للاستحالة، و لا أستبعد كون ذلك من قصورى لادراكها.»

این عبارت مرحوم آقای حاج شیخ.

مطلبی که مرحوم آقای آخوند دارند این مطلبی که ایشان می‌گوید اصلا نیست، مطلب دیگری هست حالا درست یا نادرست آن در موردش صحبت می‌کنیم ولی مطلب کاملا متفاوت هست با تصویری که ایشان از مطلب کردند. به خصوص در من تقریرات مرحوم آخوند را مطالعه می‌کردم، تقریبا همان معنایی را که من عرض می‌کردم از عبارت مرحوم آخوند برداشت کرده بودم از تقریرات برداشت کردم روشن‌تر، من حالا یک مروری روی نکات تقریرات می‌کنم بعد تکیه می‌کنم روی آن بحثی که بحث ما هست. مرحوم آخوند.

**شاگرد:** چیز آقا میر قزوینی

**استاد:** آقا میر قزوینی است بله. مرحوم آخوند در این تقریراتشان ابتدا اقوال مختلف را نقل می‌کنند بعد اشاره به آن نکته می‌کنند که استعمال لفظ در اکثر از معنا به سه شکل ممکن است تصور بشود، دو شکلش قطعا جائز است محل کلام شکل سوم است، اینکه لفظ را در جامع بین دو تا معنا استعمال کنیم این قطعا جائز است، در مجموع معنیین استعمال کنیم جائز است، و هر دویش هم مجاز است، البته به شرطی که تناسب داشته باشد که قبلا بحثش را کردیم. اینها محل کلام نیست. محل کلام این هست که در تک تک اینها، کأنّ لفظ را دو بار به کار برده مثل اینکه لفظ دو بار به کار برده شده، بعد مثال می‌زند به این مثال، اقرائت الهندان، اقراء که همان قُرء باشد هم به معنای حیض آمده است هم به معنای طهر آمده است. می‌گوید اقرائت را ما هم به معنای طُهر معنا کنیم هم به معنای حیض معنا کنیم، ایشان خصوصا فکر می‌کنم این مثال را برای این زده که تصور نشود در جامع به کار رفته، چون بین طهر و حیض جامع وجود ندارد بین نقیضین هستند ضدین هستند، این ضدین هستند که جامع ندارند. بعد یک عبارتی دارد که این عبارت را هم بخوانم بد نیست. ایشان می‌گوید که تفاوت آن بحث عام استغراقی و ما نحن فیه، یعنی در جایی که لفظ به نحو عام استغراقی باشد خب بگویید آنجا هم شما هر دو معنا را اراده می‌کنید، ایشان می‌گوید اراده آن یک اراده است این یک ارادۀ دیگر است، آن اراده در مقام تعلق حکم است، این ارادۀ ما که می‌گوییم در مقام اراده از لفظ است و اینها فرق دارد، ما در آن بحث جایی که دو تا معنا به نحو عام مجموعی یا عام استغراقی هست آن چیزی که مستعمل فیه ما هست یک چیز است، جامع یا مجموع، ولی این جامع یا مجموع در مقام تعلق حکم به نحو انحلالی یا غیر انحلالی حکم به تک تک مواردش هم تعلق می‌گیرد و این با همدیگر باید جدا بشود.

می‌گوید و بهذا یفرق بین المقام، یعنی محل نزاع ما که استعمال عام در کلا المعنیین بانفراده هست و سابقیه، یعنی استعمال مشترک در جامع یا در مجموع. حیث انه ارید من اللفظ هناک المعنییان معاً، حالا معا ارادۀ معنیین شده یا به این معنا که در جامع به کار رفته یا در مجموع. و لم یرد خصوص کل منهما الا بالتبع فالارادة انما تعلقت بهما نحو تعلقها بالاشرح التی استق کل واحد من اجزائه و هی الآحاد بالحکم دون الارادة. شما اگر گفتید که اکرم العشرة، عشرة اینجا متعلق اکرام هست، در مقام تعلق حکم به تک تک آن افراد عشره حکم تعلق گرفته حالا به نحو مجموعی یا به نحو استقلالی و انحلالی آن یک حرف دیگر است، ولی در مقام استعمال عشره در عشره به کار رفته. فالارادة یعنی ارادۀ در مقام حکم، انما تعلقت بهما نحو تعلقها بالعشرة التی استقلت کل واحد من اجزائه و هی الآحاد بالحکم دون الارادة، ارادۀ از لفظ این شکلی نیست بل یکون جزءاً من المراد، مراد از لفظ، به خلاف قولک زید و عمروٌ یرفعان هذا الحجر اذا لم یقدر کل منهما منفردا علی رفعه، زید و عمران یرفعان رفع الحجر یک حکمی هست یک جزئش زید است یک جزئش عمرو است، در مقام تعلق حکم اجزاء هستند، ولی در مقام اراده این شکلی نیست هر کدام در مقام خودشان به کار رفته، نعم قد یجتمعان فی مثل قولک اکرم زیدا و عمرواً، که اینجا اکرم زیدا و عمروا. و منها ان قدح ان الملاک فی الاستقلال انما هو بحسب الارادة، ارادۀ از لفظ دون الحکم فی القضیة کما ظهر ما فی کلام صاحب المعالم من جعل الملاک کل واحد من المعنیین او المعانی مناط للحکم و متعلقا للنفی و الاثبات.

من فکر می‌کنم صاحب معالم هم اگر گفته باشد مراد همین معنای ایشان هست، مناط للحکم، حکم گاهی اوقات حکمی که در این قضیه وجود دارد مراد هست، یعنی اینکه.

فانه لا ملازمة بین انفراد کل من المعانی بالارادة من اللفظ و بین تعلق الحکم بآحادها کما انه لا تلازم بین الاتحاد فی الارادة من اللفظ و بین الاتحاد فی الحکم و تعلق بالمجموع من حیث المجموع کما عرفت فی المثالیین الاولیین.

بعد ایشان شروع می‌کند می‌گوید ما استعمال را دو تصویر در موردش هست، یکی اینکه جعل اللفظ علامة للمعنیٰ، یکی جعل النفس فانیا فی المعنی. بعد مفصل در مورد این جعل اللفظ فانیا فی المعنی وارد بحث می‌شود. من عبارت‌هایش را نمی‌خوانم خودتان ملاحظه بفرمایید، یکی دو تا نکته از کل این بحث را رویش می‌خواهم تکیه کنم، یکی اینکه ایشان می‌گویند که لفظ وجودی برای معنا هست، می‌گوید یک شیء می‌تواند وجودات عدیده داشته باشد، وجود خارجی، وجود ذهنی، وجود کتبی، وجود لفظی، این وجودات مختلفی هست که یک شیء می‌تواند داشته باشد. و لفظ وجود معناست، این تعبیر. روی این مطلب ایشان خیلی مانور می‌دهد اینکه لفظ وجود معناست، من خیلی نفهمیدم که ایشان چی می‌خواهد بگوید از اینکه لفظ وجود معناست، یعنی چی این. ولی یک نکته‌ای در لابلای فرمایش ایشان هست آن این است که، ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید متکلم به وسیلۀ لفظ معنا را به ذهن مخاطب القاء می‌کند نه اینکه می‌خواهد اوّل لفظ را القاء کند و بعد آن لفظی که ملقی به ذهن مخاطب هست آن دال بر معنا باشد، نه خود لفظی که هست این لفظ معنا را به ذهن مخاطب می‌اندازد یک همچین تعبیری ایشان دارد من عبارتش را بخوانم، ایشان می‌گوید که لحاظ اللفظ حقیقة لیس الا لحاظا للمعنی. می‌گوید التلفظ، می‌گوید فکما ان تصور المعنی وجود له فی العقل، تصور معنا یک وجود ذهنی هست حالا عقل تعبیر کرده شاید اینجوری که در پاورقی گفته ذهنی می‌گفت تعبیر قشنگ‌تری بود. عقل اصطلاحا اصطلاح خاصی هست. می‌گوید تصور معنا وجود ذهنی معناست، تلفظ هم وجود لفظی معنا هست فی عالم الوضع، فاللفظ لکما فنائه فی المعنی یکون رمیه رمیا له، یعنی رمیا للمعنی، فلو لوحظ اللفظ فانما یلاحظ وجها و عنوانا یحکیٰ به عنه، لفظ عنوان برای معناست لا انه لوحظ مستقلا من غیر ان یلحظ معه المعنیٰ. تعبیری که اینجا دارد می‌گوید با لفظ معنا باید ملاحظه بشود، این یک تعبیر، این تعبیر درست است، اینکه با لفظ معنا باید ملاحظه بشود درست است، ولی بعضی وقت‌ها می‌گوید اصلا کأنّ خود لفظ معناست، تعبیر بعدی‌اش این هست می‌گوید که تصور لفظ تصور معناست، فلا یکاد تصور المعنی عند الاستعمال الا بواسطة تصور اللفظ فیتصور هو اولا و یتصور فی الخیال ثم المعنیٰ ثانیا و ان لم یکن الغرض الاقسام من تصور اللفظ الا تصور المعنی غیر انه لا یکاد ینفک احدهم الی الاخر فی عالم اللحاظ فیتصور المعنیٰ بنفس تصور اللفظ لا بتصور الآخر یجعل عبرة و قنطرة الی تصوره.

می‌گوید اینجور نیست که اوّل ما لفظ را تصور کنیم، تصور لفظ پل باشد برای تصور معنا. نه تصور لفظ خودش تصور معناست، این یک عبارتی است، آن عبارت قبلی چیز دیگری است، آن این است که همراه تصور لفظ هم باید معنا هم ملاحظه بشود، آن قبلی‌اش معقول است حالا البته توضیح دارد من توضیحش را عرض می‌کنم ولی اینکه تصور معنا به نفس تصور لفظ باشد این خیلی من نفهمیدم.

**شاگرد:** این هم بدون عبره و قنطره شاید بین تصور لفظ و تصور معنا منظورش بود.

**استاد:** یعنی ببینید ایشان می‌خواهد بگوید کأنّ متکلم یک تصور بیشتر نمی‌کند، لفظ را که تصور می‌کند این تصور لفظ هم تصور خودش است هم تصور معناست، این یعنی چی من خیلی نمی‌فهمم. یک بحث دیگر این است که برای اینکه استعمال تحقق بکند باید همزمان با تصور لفظ تصور معنا هم صورت بگیرد، خب این معنای معقولی است، حالا البته توضیح دارد من توضیحش را عرض می‌کنم، ولی اینکه خود تصور لفظ تصور معنا باشد این خیلی نمی‌فهمم. من البته نکته‌ای که می‌خواهم بگویم آن است که خیلی دخالت هم به نظر من ندارد در آن معنایی که. مرحوم آخوند آن چیزی که بعدا رویش تکیه می‌کند می‌گوید حین الاستعمال باید معنا تصور باشد، حین اللتلفظ و نمی‌شود حین اللتلفظ دو تا معنا تصور بشود، این همان نکته‌ای بود که من تقریب می‌کردم کلام مرحوم آخوند را، و این را ایشان در اینجا تأکید رویش دارد. ببینید یک جایی، بحث‌های مفصلی در مورد استعمال و حکایت چیز دارد، یک دو صفحه‌ای دارد که بحث‌های اتفاقا جالب توجهی است من وارد آن چیزهایش نمی‌شوم بعد ایشان می‌گوید که اشکالی که دارد که استعمال لفظ در اکثر از معنا محال است می‌گوید استعمال فیهما می‌گوید چون باید هر دو معنا در حین استعمال لحاظ بشود و این ممکن نیست، می‌گوید و لذا لانفراد کل من المعنیین باللحاظ حین الاستعمال، هر دو معنا حین الاستعمال باید لحاظ بشوند و لذا صار الاستعمال فیهما من المحال عقلا للزومه اجتماع اللحاظین فی استعمال واحد کل واحد منهما فی عرض آخر.

یعنی لفظ را که شما به کار می‌برید همزمان هم باید معنای اوّل لحاظ بشود هم معنای دوم، عرض کردم این خیلی دخالت ندارد که آن لحاظ معنا به وسیلۀ لحاظ لفظ باشد یا خودش مستقلا باشد، آن نمی‌دانم مقدمه بودن و فلان و این حرف‌هایی که ایشان نفی می‌کند خیلی در آنجا دخالت ندارد، آن چیزی که ایشان رویش تکیه دارد که استدلالش هم روی آن فشارش هست آن این است که می‌گوید حین الاستعمال باید معنا ملحوظ باشد، حین اللتلفظ، حین الاستعمال یعنی حین اللتلفظ. خب حین اللتلفظ بلفظ یا معنای اوّل را شما ملاحظه می‌کنید یا معنای دوم را ملاحظه می‌کنید این محال است. لان المفروض تعدد المستعمل فیه المستعمل متعدد لاستعمال المتوقف علی تعدد اللحاظ، اشکال این تعدد لحاظ است و قد عُلِمَ انّ الاستعمال عبارة عن جعل اللفظ علی ان یکون هو المعنیٰ و فانیا فیه فناء العنوان فی المعنون و الحاکی فی المحکی عنه و البدیهة قاویة بان اللحاظ اللفظ وجودا لفظیا للمعنی فی معحطة الاستعمال ینافی لهذه کذلک فی استعمال آخر. بعد اینها ادامه می‌دهد. آن چیزی که من در مجموع فرمایشات مرحوم آخوند می‌فهمم این است ایشان می‌گوید باید معنا حین الاستعمال لحاظ بشود تا استعمال استعمال باشد، و الا اگر معنا حین الاستعمال ملاحظه نشود این استعمال نیست. تکه‌ای که در کل این بحث‌ها، حالا یک چیزهایی دارد نمی‌دانم ایجاد وجود حقیقتا یکی است، اعتبارا دو تا، یک چیزی من حالا وارد آن تقریب‌ها و تفصیل‌های امثال اینها نمی‌شوم و این بحث اصلا ربطی به آن تقریبی که مرحوم آقای حاج شیخ دارند ندارد، ولی یکی دو تا نکته اینجا هست که ما می‌خواهیم عرض کنیم، یکی اینکه اینکه معنا در هنگام تلفظ به لفظ باید ملاحظه بشود مرادتان ملاحظۀ تفصیلی است، ملاحظۀ فعلیه است، حالا فعلی تعبیر کنم یا اعم از ملاحظۀ فعلی یا ارتکازی، اگر می‌گویید هنگام تلفظ باید همان موقع تصور معنا هم بالفعل وجود داشته باشد نه همچین چیزی لازم نیست، لازم نیست تصور معنا بالفعل وجود داشته باشد ولی در افق ذهن انسان باید وجود داشته باشد، در ارتکاز ذهنی انسان وجود داشته باشد و ما می‌توانیم در آن واحد دو تا شیء مرتکز را داشته باشیم همچنان که در بحث حمل گفتند قضیۀ حملیه موقع حکم انسان هم موضوع را در افق ذهنش وجود دارد هم محمول در افق ذهنش وجود دارد ولی هیچکدامشان تصور بالفعل ندارند، تصورشان ارتکازی است در افق ذهن وجود دارند. اگر مرادتان این هست که حتما باید بالفعل وجود داشته باشد نه، نه بالفعل لازم نیست وجود داشته باشد، مرحوم آخوند روی این مطلب کأنّ تأکید می‌کند، حین الاستعمال، بعدا هم یکجور دیگر در این باز رویش تکیه می‌کند به تناسب ایشان باب استعمال و باب حکایت را یک بحث مفصل، بحث جالبی هم هست حالا درست یا نادرست ولی بحث جالبی است ثمرات فقهی هم دارد آن بحث تفاوت بحث استعمال، یک موقعی من الفاظ را استعمال می‌کنم یک موقع قرآن را دارم حکایت می‌کنم. اینکه من قرآن را حکایت می‌کنم آن چیزی که در مورد قرآن هست حکایة القرآن است نه استعمال الفاظ قرآن در معانی‌اش است. این را ثمرات فقهی برش بار می‌کند و آنهایش را ببینید.

**شاگرد:** عوام الناسی که دعا می‌خوانند ولی معنی‌اش را نمی‌فهمند.

**استاد:** می‌گوید اینها استعمال نکردند، اینها می‌گوید از باب حکایت است، ایشان می‌گوید اینها از باب حکایت است. مثل قرآن خواندن‌هایی که معنایش را نمی‌فهمد امثال اینها. می‌گوید شما قرآن کأنّ یک چیزی از طرف امام صادر شده من این را دارم حکایت می‌کنم. این را مخصوصا رویش تأکید می‌کند خیلی مفصل هم وارد بحث می‌شود. درست یا نادرست آنها یک بحث‌های فقهی خیلی مهمی هم دارد و بحث‌های جالبی هم اینجا هست که من نمی‌خواهم آنها چون خودش به قدر کافی سخت هست بیشتر بحث را سخت نکنیم. بعد ایشان می‌گوید که باب حکایت با این باب ما فرق دارد، در باب حکایت استعمال کسی که حاکی هست لفظ را در معنا حکایت نمی‌کند، الفاظ را فقط به کار می‌برد، در حالی که استعمال شما باید الفاظ را تصور، معانی را همراه چیز. ایشان می‌گوید اما باب الحکایة فقد عرفت ان المقصود، اینجا یک «مِنْ» اضافه کرده من به نظرم نیازی به اضافه کردن «مِنْ» نیست. اما باب الحکایة فقد عرفت ان المقصود حکایة المعنیٰ و ارادته من الالفاظ المحکیه غیر الاستعمال حاکی لها. ایشان می‌گوید که مقصود در باب حکایت این نیست که من معنا را از این الفاظ را بفهمم، من آن را به کار می‌برم به نحوی که آن فرض کنید خداوند که آن الفاظ را به کار برده او معنایش از طریق الفاظ محکیه هست، یعنی مقصود این نیست که من الفاظ، من مشابه لفظی که خداوند استعمال کرده ازش معنایی اراده کردم این الفاظ را دارم به کار می‌برم، بل نعم لو قلنا بعدم لزوم. بعد می‌گوید در مورد حکایت دو معنا معنا دارد و یک صحبت‌هایی آنجا کرده که نمی‌خواهم حالا واردش بشوم. ایشان می‌گوید که در استعمال باید حین الاستعمال لحاظ بشود ولی در حکایت یک همچین چیزی لازم نیست. غیر ان الکلام فی لزوم الجمع بینهما بدعوی عدم است؟؟؟ هذا النحو من الاستعمال الی اللحاظ حین، می‌گوید در بحث حکایت حکمش فرق دارد، چون در حکایت لازمه‌اش این نیست که معنا را حین الاستعمال انسان ملاحظه کند، ولی در استعمال معنا را حین الاستعمال باید ملاحظه کرد، تکیه‌اش روی این است، حین الاستعمال باید ملاحظه بکند و نمی‌شود دو تا معنا حین الاستعمال ملاحظه بشود، حین اللتلفظ ملاحظه بشود. بله در بحث حکایت قبل از اینکه ما. و ان لزم القصد الیه قبله کما هو الحاجی کل امر اختیاریٍ معلوم فلان و امثال اینها. بنابراین آن چیزی که مرحوم آخوند رویش تکیه دارد این است البته این را به قالب‌های مختلفی بیان کرده ولی تأکیدی که، یعنی دو تا عبارت دارد من به نظرم یکی از این عبارت‌ها اصلا در نتیجه‌گیری ایشان نقش ندارد، یکی مقدمه‌اش این هست که ایشان می‌گوید که در استعمال تصور لفظ خودش تصور معناست، یعنی تصور معنا با تصور لفظ کأنّه، نه اینکه تصور لفظ علت تصور معناست، این یک بحث. به نظرم این هیچ دخالتی در بحث ندارد، و خیلی هم، معلوم هم نیست مرحوم آخوند هم چون واضح هم هست مطلب درست نیست یعنی چی تصور لفظ تصور معنا، دو سنخۀ مختلف هستند، یک چیز دیگر ایشان فکر می‌کنم می‌خواهد بگوید و در عبارت دیگری دارد، ایشان می‌گوید باید در همان زمانی که تصور لفظ می‌شود تصور معنا صورت گرفته باشد، در آنِ، حین تصور لفظ که استعمال صورت می‌گیرد تصور المعنیٰ باشد، و در آن واحد در یک حین الاستعمال نمی‌شود هم معنای اوّل تصور بشود هم معنای دوم تصور بشود، این فنا را ایشان اینجور معنا می‌کند که ما عرض کردیم به این معنا اصلا درست نیست، اینکه معنا باید تصور بشود بالفعل، یعنی ذهن انسان التفات تفصیلی بهش داشته باشد، این نه همچین چیزی لازم نیست، همین مقدار که قبلا تصور بشود و در افق ذهن انسان در هنگام به کار بردن لفظ وجود داشته باشد همین مقدار کافی است، ما در استعمال لفظ در اکثر از معنا لفظ را اوّل تصور می‌کنیم می‌بینیم این لفظ می‌تواند این معنا را افاده کند، دوباره لفظ را هم تصور می‌کنیم می‌بینیم معنای دوم را هم می‌توانیم ازش افاده بشود، بعد لفظ را به کار می‌بریم. موقعی که لفظ را به کار می‌بریم هر دو معنا به نحو ارتکازی در افق ذهن انسان وجود دارد، در خزانۀ پنهان نیست عرض کردم ما سه مرحله داریم، یک مرحله معلوماتی که در خزانۀ پنهان انسان هست که انسان فراموشش هم کرده، بعد که یادش آمد اِ من مثلا می‌دانستم یادم رفته بود. نه فراموش نباید بکند، ما یک مرحله خزانۀ پنهان داریم، آن خزانۀ پنهان با فراموش کردن منافات ندارد، یک مرحلۀ دیگر خزانۀ پنهان نیست ولی باز هم التفات تفصیلی نیست یعنی بالفعل در چیز انسان نیست که حمل، در حمل در و مرحلۀ حکم اصلا در مورد حمل که می‌خواهم بگویم نه فقط قضیۀ حملیه، همۀ قضایا، فرض کنید من می‌گویم ضرب زید عمرواً. ضرب زیدٌ عمرواً شما وقتی حکم می‌خواهید صادر کنید باید فاعل و مفعول و فعل و همۀ اینها را ملاحظه کنید. این ملاحظه ملاحظۀ بالفعل نیست، ملاحظۀ بالارتکاز است، یعنی در افق ذهن انسان وجود دارد، روی سطح نیامده، یک نوع، آن پنهان پنهان هم نیست.

**شاگرد:** ؟؟؟ حکم هم هست.

**استاد:** و برای حکم هم باید همین ۳ تا باشد و این هیچ.

**شاگرد:** فرض کنید یک جملۀ انگلیسی به شما یاد می‌دهند می‌گویند برو، شما هم معنایش را نمی‌دانید

**استاد:** این استعمال نیست، این حکایت است. این حکایت همان عبارت مرحوم آخوند است. من بحث فرق بین استعمال و حکایت را قبول دارم، بحث خود استعمال را می‌خواهم بگویم، حکایت یک چیز دیگر است، لفظ را به کار می‌بریم این مراد نیست.

**شاگرد:** حکایت اصلا حکم نیست.

**استاد:** حکایت یعنی الفاظ را من به کار بردم است. آن حکایتی که مرحوم آخوند، مرحوم آخوند اتفاقا به این نکته خوب توجه دارد، اینکه تفکیک کرده بین بحث حقیقت استعمال و حکایت از بحث‌های بسیار خوب مرحوم آخوند است که در این حاشیۀ اینجا وارد شده در تقریرات. ولی من حالا نمی‌خواهم وارد آن تفصیلات بشوم چون آن بحث تبیین حقیقت حکایت و امثال اینها. بحث من این است اوّلا می‌خواهم بگویم ما در استعمالات، استعمالی که حکایت هم نیست بلکه من می‌خواهم معنا را به مخاطب القاء کنم، خود من می‌خواهم معنا را القاء کنم، معنایی که در ذهن خودم هست می‌خواهم به وسیلۀ لفظ به مخاطب منتقل کنم، این لازم نیست این معنا را حین اللتلفظ به نحو تفصیلی من در ذهنم وجود داشته باشد، باید وجود داشته باشد ولی همان نحو ارتکازی کافی هست. خب این یک نکته.

نکتۀ دوم اگر فرض کنیم که اصلاً استعمال این شکلی است، بحث این است که ما می‌دانیم استعمال لفظ در، تلفظ‌هایی متکلمین کردند به نحو استعمال لفظ در اکثر از معنا، بگویید یک سنخ دیگری هم وجود دارد، اسمش را استعمال نمی‌خواهیم، بحث لفظی که نیست، یک واقعیت‌هایی وجود دارد با اینکه می‌خواهیم بگوییم واقعیت این با سایر موارد استعمال فرقی ندارد، یعنی استعمال لفظ در اکثر از معنا با سایر موارد مثل هم است، این. ولی اگر گفتید نه در موقع استعمال باید آن معنا ملحوظ بالتفصیل باشد، معنا ملحوظ بالفعل باشد، خب ما می‌گوییم یک جور دیگر تلفظ لفظ هم وجود دارد که لفظ را تلفظ می‌کنند بدون اینکه آن معنا را ملاحظه کنم، اسمش را استعمال نگذارید، با استعمالات معمولی فرق دارد ولی یک جور دیگری استعمال است، ولی وجود دارد، این نکته‌ای که اگر اینجور هم بگوییم باز می‌توانیم همان نتیجۀ حاج آقا را قائل بشویم، بگوییم اینکه خلاف ظاهر است چون خلاف استعمالات متعارف است، استعمالات متعارف به نحو فنایی است، به تعبیر مرحوم آخوند، یعنی به نحوی هست که شما باید معنا را موقع استعمال تفصیلا ملاحظه کنید ولی در جایی که شما را معنا را قبل از استعمال ملاحظه می‌کند نه حین الاستعمال این اسمش استعمال نیست، خب نباشد، خب یک پدیده‌ای هست وجود دارد، این حکایت هم نیست، حکایت هم. حکایت این است که من خودم معنایی اراده نمی‌کنم، معنای دیگری یعنی اراده کرده. من لفظ را فقط به کار می‌برم به آن معنایی که دیگری به کار رفته اصلا به معنایش توجه ندارم، آن یک حکایت است. یک جور دیگر این هست که من حین الاستعمال معنا را تفصیلا ملاحظه می‌کنم یکجور دیگرش این هست که قبل از استعمال معنا را ملاحظه می‌کنم حین الاستعمال ارجاع می‌دهم به همان معانی که قبل از استعمال لحاظ کردم، این هم یک جور سوم است دیگر، خب عین ندارد بگوییم این هم هست. بنابراین یک مثال دیگری برای استعمال لفظ در اکثر از معنا عرض بکنم این کلمۀ لا تهمز المشایخ، یک بحثی از کلماتی که بر وزن مفاعل، شبیه مفاعل هستند یعنی حرف سومشان الف است، حرف چهارمشان «ی» است این تبدیل به همزه می‌شود، یا تبدیل به همزه نمی‌شود. می‌گوید این «ی»اش اگر زائد باشد تبدیل به همزه می‌شود، اگر اصلی باشد تبدیل به همزه نمی‌شود. مثلا مشایخ «ی» اصلی است، ولی صنایع زائد است، شرایع زائد است. این می‌گوید برای اینکه این قاعده را هم آدم یادش بگیرد قاطی نکند که کدام به کدام است این عبارت عبارت قشنگی است، می‌گوید لا تهمز المشایخ، اینجا به دو معنا معنا کرده، یعنی هم می‌گوید به بزرگان توهین نکن، همز یعنی توهین کردن، جسارت کردن، هم به هم معنی، می‌گوید کلمۀ مشایخ را همزه نده، لا تهمز المشایخ، این را در این کتاب مقالۀ اوجز الحواشی علی الرجال النجاشی آسید عبدالستار حسنی دیدم که آنجا آورده بود بعد حواشی بر آن حواشی زدند در آنجا مفصل بحث کردم ولی عبارت قشنگی است لا تهمز المشایخ. حالا دیگر این بحث تمام، من در حدی که بعضی نکات مرحوم آقای صدر دارند نکات مرحوم آقای صدر را هم در اینجا بعضی از نکات اصلی که آن هست را دنبال کنیم مناسب می‌دانیم اگر کسی کتاب آقای صدر را اگر بود اگر رفقا بیاورند بهشان می‌گویم کجا است، نیاوردم.

**شاگرد:** بخش اوّل مباحث

**استاد:** چیز آقای هاشمی حالا می‌گویم چه بحثش هست، از من بپرسید و بهتان می‌گویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد